



من شعار امسال را این جور تنظیم کردم: «تولید؛ پشتیبانی‌ها، مانع‌زدایی‌ها»؛ یعنی شعار این است: تولید؛ پشتیبانی‌ها، مانع‌زدایی‌ها. ما بایستی تولید را محور کار قرار بدهیم و حمایت‌های لازم را انجام بدهیم و مانع‌ها را از سر راه تولید برداریم. امیدواریم ان شاء الله به لطف الهی این شعار تحقق لازم را پیدا کند.

امام خامنه ای (مدظله العالی)
۳۰ اسفند ۱۳۹۹

نشریه سپیدار | ارگان رسمی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران | شماره ۱۷۱ | ۳۰ اسفند ۱۳۹۹ | مدیر مسئول: محسن نراقی | شورای سردبیری: مهران همراهی، حنا مقدادی | صفحه آرا: محمد سلیمانی

مردم محتاج مردم

در باب موااسات

صفحه ۲

از عباس ابن علی تا جمهوری اسلامی

در باب ولایت پذیری

صفحه ۲

ای شط شیرین پر شوکت من

در باب مناجات

صفحه ۳

جان گزین

از جوانی که با قلب می اندیشد

صفحه ۳

به مناسبت سالروز ملی شدن صنعت نفت



روایتی از نقش دکتر مصدق در نهضت ملی شدن صنعت نفت

علی عوض خواه | کارشناسی علوم سیاسی

در تاریخ معاصر کشورمان، نهضت‌هایی به وقوع پیوسته اند که نقطه عطفی در تاریخ معاصر به شمار می‌روند. تاریخ گواهی می‌دهد که در همه این نهضت‌ها، روحانیت قوه محرکه مردم برای حضور در میدان بوده است. به عبارتی بهتر، چه در نهضت تنباکو، چه نهضت مشروطه، این روحانیت و نیروهای مذهبی بودند که به‌خاطر وجهه قابل اعتمادشان در اذهان، مردم را در عرصه عمل حاضر بسیج می‌کردند. چنانچه در انقلاب اسلامی نیز، مردم تحت لوای امام خمینی توانستند رژیم پهلوی را سرنگون کنند.

ملی شدن صنعت نفت نیز یکی از همین نقاط عطف تاریخ می‌باشد. پس از نهضت تنباکو و نهضت مشروطه که آن طور که باید به ثمر ننشست و با شکست مواجه شد، مردم ایران این بار در اواخر دهه ۱۳۲۰ و برای ملی کردن صنعت نفت کشور، تحت هدایت روحانیت، قیام کرده و موفق به ملی کردن نفت شدند. آیت‌الله کاشانی، فدائیان اسلام و مصدق سه ضلع رهبری نهضت ملی شدن نفت بودند. اما سوالی که مطرح است، این است که چه میزان از روایات مصدق-خدایی‌ها، نزدیک به واقع است و آیا نقش دکتر مصدق در نهضت ملی نفت و کوتاه کردن دست استعمار انگلیس از نفت ایران، به این اندازه پررنگ است؟

گرچه امروز جریان‌ی در تلاش است تا با سرپوش گذاشتن بر اقدامات آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، دکتر مصدق را به عنوان یگانه رهبر نهضت ملی نفت معرفی کند، اما باید گفت که وقتی روایت را از گوش واقعیت می‌شنویم، ماجرا متفاوت می‌شود. علیرغم اینکه بسیاری گمان می‌کنند، طرح ملی شدن صنعت نفت ابتدا از سوی دکتر مصدق مطرح شد، باید گفت که مرحوم مصدق نه تنها ارائه دهنده پیشنهاد ملی شدن صنعت نفت نبود، که حتی سابقه مخالفت با طرح ملی کردن نفت ایران در سال ۱۳۲۳ را نیز در کارنامه داشته است.

ملی شدن صنعت نفت ابتدا در مجلس چهاردهم (۱۳۲۲-۱۳۲۴) مطرح شد. زمانی که دکتر مصدق نیز نماینده مجلس بود و



بیت

تحت عنوان جبهه ملی شناخته می‌شدند، به این نتیجه رسیدند که تا وقتی موانعی مثل رزم‌آرا (نخست‌وزیر وقت) بر سر کار هستند، طرح ملی شدن نفت به سرانجامی نخواهد رسید. از همین‌رو، طی جلسه مشترکی که از سوی فدائیان اسلام و جبهه ملی در منزل محمود آقایی تشکیل شد، قرار بر این شد که فدائیان اسلام به رهبری شهید نواب صفوی، برای به ثمر نشستن طرح ملی شدن صنعت نفت، حاجعلی رزم‌آرا را از سر راه بردارند. در جلسه مورد اشاره، نواب صفوی خطاب به اعضای جبهه ملی می‌گوید: «اگر ما فدائیان اسلام) رزم‌آرا را که مانع اصلی ملی شدن نفت است، از سر راه برداریم، شما حاضر هستید در دولتی که تشکیل می‌دهید، در اجرای احکام اسلام اهتمام ورزید؟» ملی‌گراهای حاضر در جلسه، از جمله دکتر فاطمی که به نمایندگی از مصدق در جلسه حاضر بود نیز، این قول اجرای احکام اسلام را به نواب صفوی می‌دهند. بنابراین، باید گفت که فدائیان اسلام با از میان برداشتن رزم‌آرا (به‌عنوان مانع اصلی ملی شدن نفت)، قدم بزرگی را برای تحقق بخشیدن به خواسته مردم ایران برداشتند.

چنانچه آیت‌الله طالقانی در مراسم اولین سالروز فوت مصدق پس از انقلاب اسلامی، می‌گوید: «نهضت اوج گرفت، چه شد که اوج گرفت. می‌رسیم به اشاره آیه قرآن که قبلاً تلاوت شد که وقتی که وحدت‌نظر بود، گروه‌های ملی و دینی و مذهبی همه در یک مسیر حرکت کردند، مراجع دینی مانند مرحوم آیت‌الله خوانساری، آیت‌الله کاشانی و فدائیان اسلام، هر کدام با هم شروع کردند به حرکت و حرکت در آوردن. هر یک به جای خود. فدائیان اسلام، جوانان پرشور و مؤمنی که راه را باز و موانع را برطرف می‌کردند مانع اول را برداشتند، انتخابات آزاد شروع شد. مانع بعدی را برداشتند، صنعت نفت در مجلس ملی شد. فتوای مراجع و علما برای انتخابات و پشتیبانی دولت ملی در تمام دهات و روستاها و در میان کارگران همه یک شعار، یک هدف و یک حرکت شد.»

نهایتاً یک روز پس از ترور انقلابی رزم‌آرا در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹، قانون ملی شدن صنعت نفت به مجلس ارائه شد و پس از تصویب در مجلس، در روز ۲۹ اسفند همان سال با تصویب در مجلس سنا، رسماً به قانون بدل شد.

رحیمیان، نماینده چپ‌گرای قوچان، پیشنهاد می‌دهد که قرارداد نفت که در دوران دیکتاتوری رضاخان منعقد شده بود، از درجه اعتبار ساقط شود. اما دکتر مصدق با این توجیه که به دلیل اشغال ایران توسط متفقین، صلاح نیست که یک چالش جدید شروع شود، با طرح پیشنهادی مخالفت می‌کند. به طور کلی، باید گفت که پایه‌گذاران اصلی ملی شدن صنعت نفت، اقلیت مجلس پانزدهم شورای ملی هستند. اقلیتی که شامل نمایندگان مثل حائری‌زاده، مکی، بقایی و دکتر فاطمی بودند. درحالی که دکتر مصدق پس از پایان مجلس چهاردهم، کشاورزی را به کارهای سیاسی ترجیح داده بود و از حضور در مجلس پانزدهم امتناع می‌کرد.

همزمان با اقدامات اقلیت مجلس دوره پانزدهم شورای ملی، آیت‌الله کاشانی نیز در سال ۱۳۲۷ از تبعید لبنان به کشور بازگشت. آیت‌الله کاشانی، در مصاحبه‌ای که پس از بازگشت به ایران داشت، می‌گوید: «ما خواهیم گذاشت نفت ایران از گلوئی انگلیس پایین برود». و از همین تاریخ است که روحانیت و نیروهای سیاسی به سمت ائتلافی حرکت می‌کنند که در نهایت، منجر به ملی شدن صنعت نفت می‌شود.

ماجرای پیوستن دکتر مصدق به نهضت ملی صنعت نفت

در ارتباط با چگونگی ورود دکتر مصدق به نهضت ملی شدن صنعت نفت، مظفر بقایی، نماینده وقت مجلس شورای ملی، می‌گوید: «بعد از مبارزاتی که ما آغاز کردیم، به این نتیجه رسیدیم که یک نفر که شیخوختی داشته باشد و یک مقدار از ما مسن‌تر و پر آوازه‌تر باشد را، باید به‌عنوان سمبل و نماد مبارزه‌مان قرار دهیم». نهایتاً نمایندگان مجلس شورای ملی که درحال پیشبرد طرح ملی کردن نفت بودند، به این نتیجه می‌رسند که دکتر مصدق را به‌عنوان رهبر جریان سیاسی خود، انتخاب کنند و از مجلس دوره شانزدهم، مصدق نیز در کسوت نمایندگی مجلس، به نهضت می‌پیوندند. بی‌راه نیست اگر بگوییم دکتر مصدق سوار موجی شد که توسط دیگران به راه افتاده بود. گرچه زحماتش در ملی شدن نفت ایران بر کسی پوشیده نیست.

با جدی‌تر شدن نهضت ملی کردن صنعت نفت، چه فدائیان اسلام و چه سیاسیون حاضر در شانزدهمین دوره مجلس که اکنون

مردم محتاج مردم

در باب مواسات



حسن مرتضوی | کارشناسی مهندسی برق

به تقویم اگر باشد امشب شب عید است. مادرها هفت سین‌ها را چیده‌اند. هفت سین عده‌ای اما امسال سکه ندارد و عید هم برایشان از سکه افتاده است.

آن موجود منحوس سبز رنگ، حالا به زور مهمان ناخوانده کل عالم شده و نفسشان را زیر ماسک‌ها تنگ کرده است؛ کار و کاسبی مردم را کساد کرده و جیب آن‌ها را خالی؛ البته با همکاری صمیمانه‌ی دوستان بنفشش در بی‌سابقه‌ترین فاصله‌ی طبقاتی بعد از انقلاب... دیگر اما مثل پارسال خبری از رزمایش مواسات مومنین نیست، درحالی که چشم‌های بیشتری به راه است.

سربازی برای ازدواج، جز توکل و همتش چیزی در بساط ندارد. مادری منتظر است تا لباسی نو برای کودکش برسد. پدری مشغول حساب کتاب است که آیا می‌تواند در این شب عید از چهارجای دیگر زندگی‌اش بزند تا بتواند ماهی سبزی پلو را برای شام عید سر سفره‌ی خانه‌اش بیاورد یا نه.

با این‌ها چه باید کرد؟ به کجا باید پناه برد؟

امسال زمین علاوه بر نوروز دلیل دیگری هم برای آذین بستن خود با شکوفه‌ها و برگ‌های سبز رنگ درختان دارد. کریمی از مدینه زمین را به قدمش مزین کرده است، همراه با چند شاهزاده دیگر.

از شعیب بن عبدالرحمان خزایی نقل شده که شانه‌های حسین را در روز عاشورا پینه بسته دیدند؛ علت را از حضرت سجاد جویا شدند. شاهزاده فرمود: ((از اثرات حمل کیسه‌هایی است که پدر شب‌ها به منزل بی سرپرست‌ها و یتیمان و فقیران میبرد)).

هر از چندگاهی دوگانه‌هایی روزنامه‌پرن، سر از پرده در می‌آورند که بیشتر نشانه‌ی دوری ناقلان آن، از عمل اند تا چالش نظری واقعی. عدالت یا مواسات، خیریه یا ساختار، خیریه‌های نهادی یا فردی.

شهنشاه کربلا می‌گوید: برآوردن حاجات و نیازهای مردم به دست شما از نعمت‌های الهی است. با منت‌گذاری و اذیت‌جویی این نعمت‌ها را نگیرید و این نعمت‌ها را پس نزنید که دچار عذاب الهی می‌شوید.

نگارنده این سطور قطعاً معتقد است که قاعده‌ی عدالتخواهی، حرکت و اعتراض برای اصلاح و تغییر ساختارها و نهادهاست. چه اینکه خداوند متعال در آیه ۷۵ سوره نساء، مومنین را به جهت قیام نکردن برای مستضعفین مورد بازخواست قرار می‌دهد.

همچنین معتقد است شکل تعالی خیریه، خیریه‌ایست که عاملیت بخشی کند، نه اینکه فقط صدقه بدهد، خصوصاً اگر حاکمیتی باشد. شاید به واسطه‌ی همین عاملیت بخشی است که در حدیث داریم پاداش قرض الحسنه بسیار بیشتر از صدقه دادن است. وجهه مهم

از عباس ابن علی تا جمهوری اسلامی

در باب ولایت پذیری



علی اکبر کارگر | کارشناسی ارشد مهندسی نفت

کوچکتر از آنیم که بتوانیم در مورد ولایت‌پذیری عباس بن علی (ع) صحبت کنیم. حتی به قول آقایان، کمتر از آنیم که در حریم معرفت این بزرگوار وارد شویم. با این وجود، غرض از نوشتن همواره می‌تواند این باشد که عقاید ناقص و لنگان خود را به ایشان عرضه کرده و طلب یاری نماییم.

وجود عباس بن علی (ع) با ولایت گره خورده است. هم در دوران کودکی که در نزد امام علی (ع) از «دو» گفتن امتناع می‌ورزد؛ هم در وقت نوجوانی که در صفین دلاوری می‌کند؛ هم در غنفلوان جوانی زیر تابوت امام حسن (ع) که به امید حماسه آفرینی در میدان کربلا، دست از قبضه شمشیر بر می‌دارد؛ هم در عاشورا که میدان نبرد را رها می‌کند و به

دنبال آب می‌رود. و هم زمانی که در برابر امان نامه شمر و خودنمایی فرات، استغنا می‌ورزد، و نهایتاً، وقتی که دست میدهد و پرواز می‌گیرد و باب الحوائج می‌شود. در تمامی این منازل می‌توان ولایت را دید و شنید و درک کرد. عباس بن علی (ع) که دیگر معصوم نبود، چگونه توانست به مرتبه ای برسد که یک نگاهش امتی را سلمان -منا اهل البیت- کند؟ بزرگان پاسخش را ولایت می‌دهند.

ما در اصول دین خود، ولایت را از توحید استنباط می‌کنیم و آن را متصل به نبوت می‌دانیم. توحید از سنخ حقیقت است، نبوت از سنخ طریقت، و ولایت از سنخ شریعت. به تصویر روشن‌تری می‌توان گفت توحید، مقصد است و نبوت، راه است و ولایت، قوت و روش قدم گذاشتن در راه. یعنی بدون ولایت نمیتوان در صراط مستقیم که نبی نشان داده، قدم گذاشت و به مقصد توحید رسید.

ولایت را به تعبیر طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن، پیوستگی



مدینه، رسول خدا هر کدام از انصار را که ساکن شهر و کاشانه خود بودند، سفارش به بستن عهد اخوت با یکی از مهاجرینی کرد که در مدینه غریب و در مضیقه بودند. بخش زیادی از این طرح بدیع، به سبب از بین رفتن دویبت‌ها و ایجاد پیوند عاطفی برادری بین مسلمانان بوده اما قطعاً نیازهای مالی و کمتر شدن فاصله طبقاتی مهاجرین و انصار در چنین طرحی، نقشی به سزا داشته است. حضرت امیر میفرماید: آقا و بزرگ، کسی است که سنگینی بار روی دوش برادرانش را تحمل کند. شکافنده علوم حضرت محمد بن علی از یکی از اصحاب خود چنین می‌پرسد: چنین هست که کسی از شما دست در جیب برادر خود کند و به اندازه نیاز خود بردارد و کسی او را باز ندارد. اگر چنین نیست شما از اخلاق دینی بی بهره‌اید. مرد می‌پرسد در این صورت یعنی همه از دین دور شده و هلاک می‌شویم؟ مرد می‌شنود: خیر، این جماعت هنوز به رشد و ظرفیت لازم نرسیده‌اند.

طبق روایات مذکور نه اصلاح ساختار حکومت مانع فعالیت‌های خیرخواهانه است، نه عدالت‌خواهی معارض مواسات و نه مواسات مخالف صدقه دادن.

چه اینکه از حضرات معصومین همه این اعمال نقل شده است. از حضرت سیدالشهدا هم پرداخت قرض برادران دینی نقل شده و هم احسان و انفاق به مستمند و هم آزادسازی غلامان. چه بسا که همه‌ی این‌ها از مراتب رسیدن به جامعه ایمانی بدون تکاثر و افزون‌طلبی و بدون فقر و نیازمندی است...

قرض الحسنه همین عاملیت بخشی و پاسداشت کرامت مومن است. اما همه موارد مذکور، تراجمی برای انفاق و مواسات میان مومنین ندارد. نباید از مردم و مومنین سلب مسئولیت کرد و ناآگاهانه یا مغرضانه این فعالیت‌ها را به کنایه، خیریه‌ای و تخدیر کننده نامید. رهبر انقلاب نقل می‌کنند که در دوران ستم‌شاهی گروهی از انقلابیون در مشهد مانع فعالیت‌های خیریه‌ای ما می‌شدند. چرا که آن فعالیت‌ها را تخدیر کننده و باعث بقای بیشتر رژیم شاه می‌دانستند. می‌گفتند باید بگذارید مردم از فقر عصبانی شوند تا علیه شاه قیام کنند. اما این استدلال برای انقلابیون مسلمان حتی در زمان شاه نیز قابل قبول نبود و حتی ضداسلامی می‌نمود.

اصل مواسات که در مفاهیم دینی ما مطرح شده است، روشی است بدیع جهت مبارزه با تکاثر و افزون طلبی در جامعه اسلامی؛ جهت از بین بردن اجتماعی و مردمی فاصله طبقاتی و همچنین گسترش فرهنگ ایثار و برادری.

مواسات در ادبیات دینی به معنی شریک قرار دادن دیگری است در مال، به صورتی که دیگری نیز چنین کند. مواسات به معنی همیاری و همدلی و مقدم داشتن برادر دینی بر خود است.

محقق شدن مفهوم مواسات در گروی ایجاد یک جامعه‌ی دینی است که مومنان در مال برادران دینی خود شریکند و به اندازه نیاز در حد عدم فقر از آن برداشت می‌کنند. اباعبدالله میفرماید احسن الاحسان مواسات الاخوان. بالاترین احسان و نیکوکاری، مواسات با برادران است. پس از هجرت مهاجرین به

معنا می‌کنیم و در سه آینه امتداد می‌دهیم: ولایت با ولی خدا، ولایت با مومنین و عدم ولایت با دشمنان خدا. این سه امتداد را در

رفتار عباس بن علی (ع) در مواجهه با امام حسین (ع) و کاروان او و امان نامه دشمن به وضوح می‌توان دریافت. نمیتوان هر یک از این سه آینه را نادیده گرفت. ولایت، تمام این هاست.

ولایت یک امر توحیدی است، همچنان که توحید جامعیت دارد و روح تمام تکوین و تشریح را شکل میدهد، ولایت

هم جامعیت دارد. ولایت و ولایت‌پذیری هم در ساحت فهم و اندیشه حضور دارد و هم در آینه قلب و محبت و هم در میدان رفتار و عمل. کسی که ولایت را به اطاعت محدود کند و از آن سو، محبت و فهم را خارج از آن بداند، حقیقت و طریقت ولایت را که همان توحید و اسلام هست، نخواهد فهمید؛ می‌شود همان کسی که در جنگ

احد با شایعه شهادت حضرت محمد(ص) جبهه نبرد را در حضور دشمن ترک کرد. در همان جبهه عده‌ای بودند که حقیقت ولایت را درک کرده و گفتند اگر پیامبر (ص) هم نباشد، خدای پیامبر هست و تا پایان نبرد، رشادت به خرج دادند. در زمان معاصر نیز این افراد ولایت بسنده را می‌توان ردگیری کرد. خط امامی‌هایی که اکنون غیرانقلابی‌ترین قشر در جمهوری اسلامی گشته‌اند، این افراد نیز توحید را جامع و توحیدی نفهمیده‌اند. ولایت فقط محبت نیست. عده‌ای که ولایت را فقط در ساحت ارادت و دوستی می‌دانند و آن را وارد فهم و عملشان نمی‌کنند، غدیر را نفهمیدند

و زیربار سقیفه رفتند. ولایت‌پذیری فقط در عمل و بدون درگیر کردن فهم و دل، مترادف با استبداد پذیری است.

در نگاه اجتماعی، به تعبیری خواستنی ترین حقایق، آرمان‌ها هستند. گفتیم ولایت هم‌سنخ شریعت است و این شریعت است که آرمان‌های معنوی و دنیایی را برای ما تجویز می‌کند. ما عدالت اجتماعی راه آزادی راه مردم سالاری را از شریعت گرفته ایم و نه از جایی دیگر. پس این آرمان‌ها را ما از ولایت استخراج می‌کنیم. ولایت، حقیقتی جامع است که تمام آرمان‌ها را با هم دارد. آرمان‌ها در ارتباط با یکدیگر معنا پیدا می‌کنند و حقیقت ولایت را شکل می‌دهند. عدالت را از معنویت جدا دیدن، یک عدالت باطل

و استبداد آور است. آزادی را جدا از تکلیف دیدن، در حیوانیت ماندن است. مردم سالاری نیز بدون ولایت مرکزی در جامعه، با عقل سازگار نیست. پس تمامی این آرمان‌ها و ارزش‌ها باید در کنار هم و در ارتباط ارگانیک باهم دیده شوند.

حال، ولایت مطلقه‌ای مطروح در قانون اساسی، چه نسبتی با آرمان‌ها و حقایق دارد؟ امام خمینی (ره) در مورد احکام ظاهری شریعت تعبیر مناسبی دارند که میتوان در اینجا به آن متوسل شد. ایشان قائل‌اند که تمام این احکام ظاهری، وسیله‌ای برای قدم نهادن در وادی سلوک و رسیدن به حقایق می‌باشد. در جامعه نیز، ولایت حقوقی به عنوان یک حکم ظاهری اجتماعی، وسیله‌ای خواهد بود برای رسیدن به ولایت حقیقی که تمام آرمان‌ها را در خود دارد.

باشد که خود در دایره ولایت الهی به معنای حقیقی آن قرار گیریم و متصل به کاروان کربلا شویم.



ای شط شیرین پر شوکت من

در باب مناجات

زهرا رضوانی فرد | کارشناسی زبان و ادبیات فارسی



۱. معمولا آدم‌های عالم آخرین تیر ترکشان در هنگام مواجهه با مصائب زندگی، دعا کردن است. اتصال روحی به سرمنشایی نادیدنی و شمرده شمرده خواندن کلماتی موزون به زبانی که بلدش نیستند. اگر مضطر باشند با ادای آن کلمات، اشک می‌ریزند و در همان لحظه‌های فراموش نشدنی ایستادن روی لبه نازک بیم و امید، به دامن مخاطبی چنگ می‌زنند که در لحظات عادی شاید وجودش را به کل فراموش کرده باشند. دعا همان محل طلاق تسبیح و تمجید و التماس و شکایت است. آدم‌ها به دعا نیاز دارند. حتی انبیا هم در مواقع سختی به درگاه خدا دعا می‌کردند که اصلا در شریفه غافر، آیه ۶۰ فرموده: ادعونی استجب لکم

۲. معمولا همان آدم‌های مضطر عالم در همان لحظات به خصوص، فرصت و حوصله‌ای ندارند برای بررسی اعتبار دعایی که می‌خوانند و اصلا گاهی نمی‌دانند برای مصیبتی که دچارش شده‌اند باید چه دعایی بخوانند؛

حالا شخصی در قرن اول برای مسائلی که حتی فکرش را هم نمی‌کنیم برایشان دعایی باشد، کلمات را با ظرافت کنار هم قرار داده است. ۵۴ دعایی که با سندی متواتر و معتبر به شخص امام سجاد(ع) می‌رسد.

البته که صحیفه سجادیه تنها رازنیاز با خدا و بیان حاجات نیست، بلکه مجموعه‌ای است که بسیاری از علوم و معارف اسلامی و مسائل عقیدتی، فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و پاره‌ای از قوانین طبیعی و احکام شرعی را در قالب دعا بیان کرده است.

۳. گاهی در همان زمان اضطراب و دلهره، آدم‌های عالم به همان سرمنشایی که دست به دامانش شده‌اند، قول‌های فراوانی می‌دهند. از پیشکش کردن چهارپایی پرور گرفته تا قسم خوردن به انجام اعمالی که وظیفه شرعی‌شان بوده و ترک گفته بودند. انگار آدم در لحظه‌های سخت به شکلی در حال تنبیه شدن است. مانند دانش‌آموزی که باید ده بار از روی تکالیف نانوشت‌اش بنویسد

به مناسبت ولادت حضرت علی اکبر (ع) و روز جوان

جان گزین

از جوانی که با قلب می‌اندیشد



مهديه برفروشان | کارشناسی روان شناسی

فیلترشکن را روشن کردم و وارد تلگرام شدم، از شروع سال جدید، تلگرامم را چک نکرده بودم، آنقدر کانکت شدن دشوار بود که ترجیح می‌دادم اهمیتی ندهم و چک نکنم. پیام استاد با انواع ایموجی گل و قلب، در بین انبوهی از پیام‌ها چشمک می‌زد. پیام تبریک بود، اما از سال تحویل که چند روزی گذشته بود! پس تبریک برای چه؟ مشتاق شدم که بخوانم. گروه کلاسی را باز کردم و پیام را از ابتدا خواندم. تبریک به مناسبت روز جوان، به ما دانشجویان جوانی که قرار بود آینده کشورمان را بسازیم. پیامی پرشور و اشتیاق، با آرزوی موفقیت و سعادت. در انتها هم ذکر چند توصیه برای به نحو احسن گذراندن این دوران جذاب و تکرار نشدنی.

چند دقیقه‌ای به صفحه زل زدم، آنقدر که صفحه گوشی خاموش و بازتاب تصویرم بر روی صفحه نمایان شد. چهره‌ای پوکر و متفکر. هزاران فکر به لایه‌های درونی ذهنم رسوخ کرده بود. یادم آمد که زمان زیادی گذشته از آخرین باری که جوانی را مشتاق از جوان بودنش دیدم. اما چطور؟ چرا استاد میانسال ما آنقدر مشتاق جوانی بود و ما جوانان آنقدر کسل و بی حوصله؟ یک چیزی در این میان گم شده بود؛ گمشده‌ای که برای یافتن آن تلاشی نمی‌شد. یاد یکی از دوستانم افتادم. چند صبحی می‌شد که برای گذران زندگی مهاجرت کرده بود. قبل از رفتن همیشه می‌گفت: «اینجا جای من نیست، اینجا کسی به من بها نمی‌دهد. می‌روم که قدرم را بدانند و منزلتم حفظ شود». نمی‌دانم چقدر حرفش درست بود؛ از وضع زندگی الانش هم اطلاعی ندارم، فقط می‌دانم که اگر پای درد و دل خیلی از دوستان و همکلاسی‌هایم بنشینم، این صحبت‌ها



و «حقایق و معارفی که در ادعیه رسیده از معصومین (علیهم‌السلام) وجود دارد، یک دهم آن در همه روایات و خطب رسیده از معصومین (علیهم‌السلام) وجود ندارد؛ جز آن روایات توحیدی و خطب توحیدی.»

۵. آدم‌های با معرفت عالم هنگام خوشی و غم، هنگام اضطراب و آرامش، هنگام پشیمانی و همان لحظاتی که سر به زیر و خجالت‌زده از سیاهی‌های قلبشان هستند، دعا می‌کنند.

آدم‌های با معرفت عالم، پناهشان، تکیه‌گاهشان، گزینه اول و آخرشان دعاست. همان‌هایی که آنقدر خط به خط و کلمه به کلمه خوانده‌اند که لای صحیفه‌شان دعا‌های درماندگی‌شان علامت خورده؛ که ((الْمَدْعُوُّ لِلْمُهَمَّاتِ وَالْمَفْرَعُ فِي الْمُلَمَّاتِ)) را می‌فهمند. همان با معرفت‌هایی که ((وَلَا تَسْغَلْنِي بِالْإِهْتِمَامِ عَنْ تَعَاهِدِ فُرُوضِكَ وَاسْتِعْمَالِ سُنَّتِكَ)) را با تمام وجود می‌خواهند، که عزیز من این اندوه مرا از تو باز ندارد...

۶. مختصر بگویم که در جمع شاعران شهرم گفت که این چند خط از اخوان را به یاد خطبه‌خط صحیفه و ابوحمره برای خود زمزمه می‌کنند:

ای تکیه گاه و پناه

زیباترین لحظه‌های

پر عصمت و پر شکوه

تنهایی و خلوت من

ای شط شیرین پر شوکت من^۱

۱. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار شاعران ۱۳۹۵/۰۳/۳۱

می‌توانست خیلی بهتر از این‌ها باشد. آشفته از وضعیت اقتصادی، شکاف طبقاتی، ترس از نبود بازار کار برای مایی که سال‌ها درس خوانده ایم؛ آشفته از زندگی‌های مجازی و دور افتاده. افکار منفی به یکباره ذهنم را دربرگرفتند، اما قلبم نه!

همچنان گرم بود و می‌تپید. یکباره به یاد استاد فلسفه‌ام افتادم. پیرمردی جدی اما مهربان. محاسن سفید و دستی لرزان داشت اما دلش جوان بود و شاد. همیشه همراه و هم‌پای دانشجوهایش بود. هر زمان که دانشجوی ناامیدی می‌دید، فرازی از دعای امام عصر(عج) را آرام برایش زمزمه می‌کرد: «يَا مَنِ إِذَا تَضَائِقَتِ الْأُمُورُ فَتَحَ لَهَا بَابًا لِمَ تَذْهَبُ إِلَيْهِ الْأَوْهَامُ وَافْتَحَ لِأُمُورِي الْمُتَضَائِقَةَ بَابًا»

«ای کسی که هنگامی که کارها گره می‌خورد، دری را برایش می‌گشایی که فکرها به آن راه نیافته؛ برای امورم که مرا در فشار افکنده، دری بگشا.»

قلب و روحش با این فراز آرام می‌گرفت و این آرامش را به ما هم سرایت می‌داد. حالا دیگر فهمیده بودم که دلیل گرم ماندن قلبم چیست. دل، متکی به دعای صاحب‌عصرش (عج) بود. باور داشت که در میان انبوهی از ناامیدی و ناکامی‌ها، باز هم می‌توان منتظر گشایش و آرامش بود. دیگر ذهنم نیز آرام شده بود. آرام و امیدوار. امید به پیدا کردن انگیزه برای ساختن روزهایی زیباتر. برای خود و فرزندانمان.



را می‌شنوم. و این یعنی یک اشتراک بین اکثر هم نسلان من، «نبود امید».

سعی کردم چشمانم را ببندم و فکر کنم؛ به اینکه چرا به این نقطه از زندگی رسیدیم؟ چرا برای خیلی از ما آینده معنایی ندارد؟! اصلا مگر می‌شود جوانی که با هزار امید و آرزو درس خوانده، کنکور داده و در این آشفته بازار، موفق به کسب سِمَت دانشجو بودن شده، ناامید باشد؟! این جوان پر از شور و اشتیاق بوده، پر از امید و آرزو بوده، هر روز صحنه رنگارنگی از آینده‌اش را برای خود ترسیم کرده تا به این نقطه برسد. پس چه شد؟!

نمی‌دانم، هرچه قدر که فکر می‌کنم باز هم متوجه نمی‌شوم. فقط این را می‌دانم که روزگار خوشی را نمی‌گذرانیم. همه آشفته‌ایم، آشفته از شرایطی که

صفحات بسیج دانشجویی دانشگاه تهران در فضای مجازی

@sepidar.ut

@basijut_ir

@sepidar_ut